

نگاهی به رجزهای اصحاب عاشورا و اهداف آنها - سید مرتضی موسوی گرمارودی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال چهاردهم، شماره ۵۶ «ویژه کتابشناخت متون امامیه»، پاییز ۱۳۹۶، ص ۱۴۶-۱۸۸

نگاهی به رجزهای اصحاب عاشورا و اهداف آنها

سید مرتضی موسوی گرمارودی*

چکیده: رجز نوعی شعر است که سلحشوران و پهلوانان در آغاز نبرد می‌خواندند و اغراض متعددی از بیان آن داشتند. در روز عاشورا نیز یاران حضرت سیدالشهداء علیه السلام و خود آن بزرگوار با رجزهایی به نبرد پرداخته‌اند که در کتب مقاتل نقل شده است. مقاله حاضر نگاهی گذرا به این اشعار و محتوای آن‌ها دارد.

کلیدواژه‌ها: رجز، عاشورا، اصحاب عاشورا، امام حسین علیه السلام.

*. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی مشهد، مشهد، ایران.

dr.m.garmaroodi@gmail.com

پنجاه سال پس از پیامبر بزرگوار اسلام، کسانی که خود را مسلمان معرفی می‌کردند، آگاهانه امام معصوم علیه السلام، سید جوانان بهشت و پنجمین نفر از اهل بیت عصمت و طهارت را به جرم خروج بر خلیفه وقت، همراه با همه خاندان و اصحابش به طرزی فجیع قتل عام نمودند. سؤال این است که در این نبرد نابرابر چه کسانی و با چه عقیده‌ای خون بهترین اهل زمین را ریختند؟ آیا آنچنان که پاره‌ای از منابع گفته‌اند آنان شیعه امام حسین علیه السلام بوده‌اند؟ و اگر شیعه نبودند عقیده ایشان چه بوده است؟ آیا در شعرهایی که در روز عاشورا رد و بدل شده اشاره‌ای به عقاید ایشان شده است؟ چرا کسانی که سر حضرت سیدالشهداء را از تن جدا کردند خود را مسلمان می‌دانستند؟ این چه اسلامی است که پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله را پاره پاره می‌کنند و تکبیر می‌گویند و زنان و دختران خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت می‌برند و ...

یا نفس لا تخشی من الکفار وأبشری برحمة الجبار
مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری
فأصلبهم یا رب حر النار^۱

«ای نفس از کفار نترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیده خدا، تو را به رحمت خدای جبار مژده باد. آنان با ستمکاری، دست چپ مرا قطع کردند، پروردگارا، آنان را به آتش [دوزخ] وارد کن.»

این فریاد کیست؟ این بانگ رسای قمر منیر بنی هاشم است که در گوش تاریخ پژواکی همواره دارد. این کلام بزرگ‌مردی است که تلو معصوم است و امام چهارم علیه السلام درباره او می‌فرماید: همانا عمویم عباس علیه السلام درجه‌ای در روز قیامت

۱. مناقب آل ابی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۰.

دارد که همه شهدا به آن غبطه می‌خورند.^۱

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند رحمت کند عمویم عباس را، به راستی او دارای ایمانی سخت و بصیرتی ژرف در دین بود.^۲

چنین بزرگ‌مردی سپاه کوفه را کفّار معرفی می‌کند. این رجز و سایر رجزهای اصحاب عاشورا به خوبی نشان می‌دهد که قاتلان امام حسین علیه السلام تنها نام اسلام را یدک می‌کشیدند و عرصه نبرد عاشورا آوردگاه دو دین است؛ یکی باطل و دیگری حق. اگرچه پیروان یزید از حربه دین علیه دین استفاده می‌کردند و می‌خواستند خود را صاحب دین واقعی نشان دهند ولی بصیرت اصحاب عاشورا نقاب نفاق را از چهره یزیدیان کنار زده و حقیقت را بی‌پرده به تاریخ و وجدان بیدار مردم همه قرون و اعصار نمایانده است.

پژوهش حاضر بر آن‌ست که با تکیه بر رجزهای اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام و بنی‌هاشم و شخص آن حضرت، ماهیت و اعتقاد قاتلان آن بزرگوار را افشا کند و نشان دهد که آنها نه تنها شیعه حضرت اباعبدالله علیه السلام بلکه سنی‌های محب اهل بیت هم نبوده‌اند. بلکه ناصیبانی بوده‌اند که مورد لعن خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام و همه مؤمنین‌اند.

دین باطل از کجا نشأت گرفت؟ و موضع اهل بیت علیهم السلام در برابر آن، چه بود؟

۱. وروی عن علی بن الحسین علیه السلام: «رحم الله العباس فلقد آثر وأبلى، وفدى أخاه بنفسه حتى قطعت يده، فأبدله الله عز وجلّ منهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن أبي طالب، وأنّ للعبّاس عند الله تبارك وتعالى منزلة يغطونها جميع الشهداء يوم القيامة».

مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۶، الأمالی: ص ۵۴۷ ح ۱۰، الخصال (الصدوق): ص ۶۸ ح ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۹۸ ح ۴ (عن الأمالی والخصال).

۲. وروی عن أبي عبد الله الصادق علیه السلام أنّه قال: «كان عمّا العباس بن علیّ نافذ البصيرة، صلب الایمان، جاهد مع أبي عبد الله علیه السلام وأبلى بلاءاً حسناً ومضى شهيداً».

مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۶، سر السلسلة العلوية (أبي نصر البخاری): ص ۸۹.

با غروب خورشید رسالت، ماجرای سقیفه شکل گرفت و افرادی بر منبر پیامبر ﷺ برآمدند که از خلافت آن حضرت فقط به بُعد حکومت سیاسی می‌اندیشیدند. آنان کلام رسول خدا ﷺ در غدیر خم که اَمّت را به تمسّک به قرآن و اهل بیت فرمان داده بود آگاهانه زیرپا نهادند.^۱ کسانی که نه وارثان علم پیامبر بودند و نه از جانب او برای خلافت تعیین شده بودند. کوشش‌های اهل بیت رسول خدا ﷺ یعنی امام عارفان، امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) و دختر گران‌قدر پیامبر ﷺ، بانوی بانوان بهشت، حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) برای احقاق حق مولی الموحّدين و جلوگیری از انحراف به جایی نرسید و حمله به بیت شریف امام معصوم که سبب شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیهما شد^۲ ابعاد دیگری از اهداف و انحراف حکومت را آشکار کرد.

پیامبر ﷺ در ۲۳ سال دوران رسالت خود با سه گروه دشمن مواجه شد و با ایشان به نبرد پرداخت که به ترتیب عبارت‌اند از: کفّار و مشرکین، یهود و منافقین؛ اما تنها بر دو گروه نخست پیروز شد و نتوانست منافقان را ریشه‌کن کند. سؤال اینجاست که منافقان پس از رحلت پیامبر ﷺ چه شدند؟ در مدّت بیست و پنج سال حکومت خلفا، هیچ کار کلیدی و مهمّی به بنی‌هاشم و به ویژه به امیر مؤمنان واگذار نمی‌شود. بهانه خلفا این است که قریش دوست ندارد هم نبوّت و هم خلافت در یک خانواده (اهل بیت) باشد.^۳

۱. در باره متن حدیث غدیر و اسناد آن از طرق فریقین علاوه بر کتاب ارزش‌مند و مفصّل «الغدیر» می‌توانید به کتاب کم حجم و پر فایده (خطابه غدیر در آینه اسناد) از محمد باقر انصاری رجوع فرمایید.

۲. در کتاب (الهیجوم علی بیت فاطمه / عبدالزّهراء مهدی) تمام راویان این واقعه را در چهارده قرن معرفی نموده است.

۳. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج ۱ ص ۱۸۹: أَنَّهُ قَالَ عَمْرُؤُا لِبَنِّ عَبَّاسٍ: ... إِنَّ قَوْمَكُمْ كَرِهُوا أَنْ تَجْتَمِعَ لَكُمْ النُّبُوَّةُ وَالْخِلَافَةُ فَتَذْهَبُونَ فِي السَّمَاءِ بِذَخٍّ وَ شَمَخٍ. بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۷۵ (عنه).

در این سال‌های طولانی، نسلی به دنیا می‌آید که نه پیامبر را دیده و نه جانشین برحق او را، و طبیعی است که هیچ شناختی نسبت به امام زمان معصوم خود و جایگاه وی در اسلام ندارد. بدعت‌ها و انحراف‌ها یکی پس از دیگری توسط خلفا پدید می‌آیند و نسل نوحاسته بی‌آن‌که بداند، آن بدعت‌ها را جزء دین می‌انگارد و گردن می‌نهد و عمل می‌کند تا جایی که تبدیل به عادت می‌شوند. بُعد معرفتی دین به فراموشی سپرده می‌شود و دین خلاصه می‌شود در اجرای پوسته‌ای از اعمال عبادی که آن هم کم و بیش توسط حاکمان دست‌کاری شده بود، مانند: وضو و نماز جماعت و... و به ویژه جهاد، بی‌آن‌که از اهداف معنوی و مشروعیت آن پرسیده شود.

جلوگیری از بیان و تدوین احادیث نبوی به بهانه‌های واهی^۱، امت را از علوم

المسترشد (الطبری): ص ۶۱۶ ج ۲۸۲: وروی عثمان بن أبی شیبۃ قال: حدثنا حریز عن الأعمش عن طارق بن شهاب قال: لما قدم عمر الشام لقيته أسققتها ورؤسها، وقد تقدمه العباس بن عبد المطلب على فرس، وكان العباس جميلا بهيا، فجعلوا يقولون: هذا أمير المؤمنين، ويقولون له السلام عليك يا أمير المؤمنين فيقول: لست بأمير المؤمنين وأمير المؤمنين ورائي، وأنا والله أولى بالامر منه، فسمعه عمر قال: ما هذا يا أبا الفضل؟ قال: هو الذي سمعت، فقال: لكني أنا وإياك قد خالفنا بالمدينة من هو أولى بها مني ومنك، قال العباس: ومن هو؟ فقال: علي بن أبي طالب قل: فما الذي منعك وصاحبك أن تقدماه؟ فقال: خشية أن يتوارثها عقبكم إلى يوم القيامة، وكرهنا أن تجتمع لكم النبوة والخلافة!! قال له العباس: إن من حسدنا فأنما يحسد رسول الله. تاريخ الطبری: ج ۳ ص ۲۸۹.

کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۵۳: فلما تخوف أبو بكر أن ينصره الناس وأن يمنعه بادرهم فقال له: كل ما قلت حق قد سمعناه بأذاننا وعرفناه ووعته قلوبنا، ولكن قد سمعت رسول الله ﷺ يقول بعد هذا: (إنا أهل بيت اصطفانا الله وأكرمنا واختار لنا الآخرة على الدنيا، وإن الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت النبوة والخلافة). فقال علي عليه السلام: هل أحد من أصحاب رسول الله ﷺ شهد هذا معك؟ فقال عمر: صدق خليفة رسول الله، قد سمعته منه كما قال. وقال أبو عبیدة وسالم مولى أبي حذیفة ومعاذ بن جبل: صدق، قد سمعنا ذلك من رسول الله ﷺ.

۱. تذکرة الحفاظ (الذهبی): ج ۱ ص ۲: ومن مراسیل ابن أبی ملیکۃ ان الصدیق جمع الناس بعد وفاة نبیهم فقال إنکم تحدثون عن رسول الله ﷺ أحادیث تختلفون فیها والناس بعدکم أشد اختلافًا فلا تحدثوا عن رسول الله ﷺ شیئا فمن سألکم فقولوا بیننا وبینکم کتاب الله فاستحلوا حلاله وحرموا حرامه.

الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج ۵ ص ۱۸۸: قال القاسم بن محمد بن أبی بکر: إن الأحادیث كثرت على عهد عمر بن الخطاب فأنشد الناس أن يأتيوه بها فلما أتوه أمر بتحريقها.

نبوی محروم کرد و راه دسترسی به شناخت اهل بیت و فضایل ایشان را بست. پس از رسول خدا ﷺ بسیاری از اعراب مرتد شدند.^۱ این موضوع به خوبی نشان می‌دهد که افراد جزیره العرب، هنوز آن‌طور که باید و شاید، اسلام را نمی‌شناختند و ایمان وارد قلب‌هایشان نشده بود.

آیا شایسته نبود آنان که خود را جانشین پیامبر ﷺ معرفی کرده بودند و قبایل مرتد را به ضرب شمشیر به اطاعت دوباره از حکومت برگرداندند، قبل از هر کار به تعلیم و تربیت ایشان می‌پرداختند؟ اما افسوس که اغراض سیاسی و عدم علم و آگاهی موجب شد که همین اعراب را به فتح کشورها فرستادند. بعضی از این فاتحان فجایی آفریدند که تاریخ از بیان آن شرمگین است.

آیا اجازه داشتند که به کشورهای دیگر حمله کنند؟ مگر ندیدند که تمامی جنگ‌های زمان رسول خدا ﷺ بر او تحمیل شده بود؟ آیا اسلام با شمشیر مردم را مسلمان کرد یا با محبت؟ آیا ندیدند بلال‌ها و عمارها در دوران مکه زیر شکنجه تا پای مرگ استقامت می‌کردند؟ آیا پیامبر ﷺ آن‌ها را به زور سرنیزه مسلمان کرده بود، یا با نشان دادن ارزش‌ها و مهر و محبت؟ آیا خداوند جلّت عظمته نفرمود: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۲ «اگر خشن و سخت‌دل بودی از دور و برت پراکنده می‌شدند»؟ آیا امیر مؤمنان جهاد در راه خدا را دوست نداشت که در فتوحات دوران خلفا شرکت نکرد؟ پس چرا در آخر عمر شریفش در جمل و صفین و نهروان شمشیر می‌زد؟ آیا او همان نیست که

الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج ۲ ص ۳۳۶: قال محمود بن لبيد: سمعت عثمان بن عفان على منبر يقول: لا يحل لاحد يروى حديثا لم يسمع به في عهد أبي بكر ولا عهد عمر.

۱. هنگامی که ابوبکر به مسند خلافت تکیه زد بسیاری از اعراب مرتد شدند و جنگ‌های رده اتفاق افتاد که شرح آنها در اکثر کتب تاریخ اسلام آمده است از جمله در الفتوح (ابن اعثم کوفی): صص ۹ تا ۴۶.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

می فرمود: «والله هزار ضربه شمشیر بر فرق من برایم گوارتر است از این که در بستر بمیرم»^۱، پس لاجرم باید پذیرفت که آن حضرت نه حکومت خلفا را مشروع می دانست و نه فتوحات ایشان را.

همچنین حاکمان برای برخی از صحابه حق تشریع قائل شدند و هر جا که خواستند به اجتهاد خود عمل کردند، حتی اگر خلاف نص قرآن بود.^۲

به کار گماردن کارگزارانی از قبیل معاویه، مغیره بن شعبه، ولید بن عقبه بن ابی معیط، سمره بن جندب، عبدالله بن عامر بن کریز و امثال ایشان که از تقوا و ارزش های اسلامی بی بهره بودند؛ برگی دیگر از کارنامه خلفا در این دوران است. در یک کلام؛ جاهلیت عرب - که در دوره بیست و سه ساله رسالت پیامبر ﷺ با زحمات طاقت فرسای آن بزرگوار و فداکاری های امام علی (علیه السلام) چون آتشی زیر خاکستر شده بود و می رفت تا به کلی نابود شود - پس از پیامبر ﷺ دوباره شعله ور شد و ریاست طلبی و دنیادوستی و زراندوزی و حب شهوات و... بعضی از اصحاب را واله کرد.

اسلام ناب که به فرموده پیامبر ﷺ تمسک بی چون و چرا از تقلید (قرآن و اهل بیت) بود تا امت هرگز گمراه نشود، به شعار «حسبنا کتاب الله»^۳ فرو کاست و

۱. قال أمير المؤمنين (عليه السلام) في خطبة يوم الجمل: «والذي نفس ابن أبي طالب بيده لألف ضربة بالسيف أهون علي من ميتة علي الفراهي».

نهج البلاغة: ج ۲ ص ۲، الکلام ۱۲۳، الکافی: ج ۵ ص ۵۳ ح ۱ و ۴، الجمل (المفيد): ص ۱۹۰. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۲ ص ۴۶۸، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۰۹، ربيع الأبرار (الرمخسری): ج ۴ ص ۱۳۴، الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۲ ص ۴۶۸، المناقب (الخوارزمی): ص ۱۸۵، مطالب السؤل (محمد بن طلحة الشافعی): ص ۲۱۳.

۲. رک: اجتهاد در مقابل نص (سید عبدالحسین شرف الدین / ترجمه علی دوانی).

۳. صحيح البخاری: ج ۷ ص ۹. عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله ﷺ وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي ﷺ هلم اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده، فقال عمر: إن النبي ﷺ قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن، حسبنا كتاب

موجب دوری امت از اهل بیت گردید. مردم دچار انحراف در عقیده و عمل شدند^۱ و مکتبی انحرافی شکل گرفت که گرچه نام اسلام را یدک می‌کشید، در تمامی اصول و فروع با اسلام ناب فاصله‌ها داشت.^۲ در آغاز، این اختلاف چندان مشهود نبود، اما هرچه می‌گذشت بیشتر و بیشتر رخ می‌نمود.

ایام خلافت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرا رسید و مردمی که خسته از تبعیض‌ها و ظلم‌ها بودند خواستار حکومت او شدند، حال آن‌که جز اندکی از صحابه و یاران باتقوای آن حضرت کسی اسلام راستین الهی و پیشوای معصوم آن را نمی‌شناخت و به فرموده خود آن حضرت "افقها مه آلود و تاریک شده و صراط مستقیم و راه و روش سلوک زمان پیامبر تغییر یافته است."^۳ امام معصوم -که جان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تبلور اسلام ناب بود- بلافاصله با کنار گذاشتن والیان فاسد، به تطهیر جامعه از بدعت‌ها همت گماشت، اما ناکثین و قاسطین و مارقین قد برافراشتند و سه جنگ ویرانگر را بر امیر مؤمنان تحمیل نمودند.^۴ امام علیه السلام همان‌گونه که پیامبر فرموده بود ابتدا با نصیحت و خیرخواهی و سپس از

الله، فاختلف أهل البيت فاختصموا منهم من يقول قريبا يكتب لكم النبي صلی الله علیه و آله و سلم كتاباً لن تضلوا بعده ومنهم من يقول ما قال عمر، فلما أكثروا اللغو والاختلاف عند النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوموا.

وانظر: المسترشد: ص ۶۸۱ الأمالی (المفيد): ص ۳۶ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۷۴ ح ۲۱۲.

مسند أحمد: ج ۱ ص ۳۲۴ و ۳۳۶، صحيح مسلم: ج ۵ ص ۷۶، السنن الكبرى (النسائي): ج ۳ ص ۴۳۳ ح ۵۸۵۲، صحيح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۵۶۲.

۱. نهج البلاغه خطبه ۳ (شقشقیة).

۲. بازشناسی دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین) سید مرتضی عسکری / ترجمه محمدجواد کرمی.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۲: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۹۱.

۴. معانی الأخبار: ص ۲۰۴ ح ۱: قال الصادق علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لَأَمْ سَلَمَةُ: يا أُمَّ سَلَمَةَ، اسمعی واشهدی هذا علی بن أبی طالب سید المسلمین، وإمام المتّقین، وقائد الغرّ المحجلّین، وقاتل الناکثین والمارقین والقاسطین. قلت: یا رسول الله، من الناکثون؟ قال: الذّین یبایعونه بالمدينة وینکثونه بالبصرة. قلت: من القاسطون؟ قال: معاویة وأصحابه من أهل الشام. قلت من المارقون؟ قال: أصحاب النهر وکان.

سر ناچاری به نبرد با فتنه‌گران پرداخت. حاصل این فتنه‌ها شکاف بین مسلمین و پدیدار شدن نواصب و تضعیف حکومت علوی و تقویت دشمنانی از قبیل معاویه و عدم تحقق تطهیر جامعه از بدعت‌های دوران خلفا بود.

عدم شناخت مردم از خاندان رسول خدا را به خوبی در سخنان امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) - هنگامی که امیر مؤمنان او را به کوفه فرستاد تا برای جنگ با ناکثین نیرو فراهم آورد- و واکنش سرد مردم کوفه شاهدیم.^۱ آنان که به امام پیوستند، با آنان که در جبهه مقابل بودند در علم و عمل و عقیده چندان تفاوتی نداشتند.

نسلی که پیامبر را ندیده بود و از اسلام فقط تعالیم خلفای سه‌گانه را می‌شناخت و بدنه اصلی جامعه را تشکیل می‌داد، در این جنگ‌ها رودرروی اسلام نبوی اصیل ایستاد و ابزار دست دشمنان امیر مؤمنان شد، همان امیر مؤمنانی که پیامبر فرمود: یا علی، جز مؤمن کسی تو را دوست ندارد و جز منافق کسی با تو دشمنی نمی‌ورزد.^۲

تأسف بار این است که کسانی که در رکاب امام بودند نیز - جز تعدادی بسیار اندک - شیعه سیاسی بودند، یعنی در عقیده و عمل پیرو خلفا و دوست‌دار ایشان بودند و امیر مؤمنان را، تنها برای حاکمیت بهتر از دیگران می‌دانستند نه آن‌که او را در جمیع جهات، امام معصوم و مقتدا و واجب‌الاطاعه بدانند. کم نبودند افرادی از سپاه امیر مؤمنان مانند ربیع بن خثیم که در جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین دچار تردید جدی بودند و حتی درخواست کناره‌گیری از جنگ می‌کردند؛^۳ یا در اثنای جنگ از امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌پرسیدند "ما نماز می‌خوانیم و

۱. شرح الاخبار (القاضی النعمان): ۱: ۳۸۲ - ۳۲۴/۳۸۶.

۲. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۳۰۶ ح ۳۸۱۹، الأمالی (الصدوق): ص ۱۹۷ ح ۲۰۸: قال رسول الله ﷺ: «إن الله عز وجل قد عهد إلي أنه لا يحبك إلا مؤمن، ولا يبغضك إلا منافق».

۳. وقعة صفین، ابن مزاحم المنقري/ ص ۱۱۵.

آنها نیز نماز می‌خوانند. ما روزه می‌گیریم و آنها نیز روزه می‌گیرند و ... آیا ما برحقیم یا آنها؟" و امیر مؤمنان در پاسخ می‌فرمود: به عمار یاسر مراجعه کن؛ هنگامی که آن مرد از عمار همین سؤال را می‌پرسد عمار می‌گوید: ... مواضع ما اینک همان مواضعی است که به روزهای بدر و أحد و حنین در زیر پرچمهای پیامبر خدا ﷺ داشتیم و آنان در مواضع احزاب مشرک آن روزها قرار دارند. آیا آن لشکر و یکایک افرادش را می‌بینی؟ به خدا سوگند چنان می‌خواستم که تمام کسانی که همراه معاویه آهنگ پیکار با ما کرده و از دینی که ما بر آنیم جدا شده‌اند پیکری واحد بودند و من آن پیکر را به شمشیر می‌زدم و تکه تکه می‌کردم...^۱

یا امیرمؤمنان در پاسخ کسی که از تردید بعضی از مردم گزارش می‌داد که نمی‌دانند حق با خلفاست یا با امام علی علیه السلام، می‌فرمود: حق را بشناس اهل آنرا خواهی شناخت.^۲

ریشه این عدم شناخت و سرگردانی، پیروی از پیشوایان باطلی است که بیست و پنج سال به جای امام معصوم بر اریکه قدرت تکیه زدند و مردم را گمراه کردند. در زمان پیامبر ﷺ، مرز بین حق و باطل آشکار بود و همه مردم، از پیامبر معصوم - که کردار و گفتار او فصل الخطاب بود- تبعیت می‌کردند. اما اینک سالها بود که حق و باطل به هم آمیخته بود و گروه‌ها و احزاب گوناگونی پدید آمده بودند. زمانی طولانی همراه با آرامش، لازم بود تا امیر مؤمنان بتواند به تدریج مردم را تربیت کند و اعتقادات آنها را اصلاح فرماید. دشمنان آن حضرت

۱. همان/ ص ۳۲۲.

۲. کتاب الأُمالی (الشیخ الفید). ص ۳ / المجلس الأول / ح ۳.

نیز این نکته را دریافته بودند. لذا علاوه بر سه جنگ ویرانگر که بر آن بزرگوار تحمیل نمودند، می‌کوشیدند تا موضع آن جناب نسبت به خلفا علنی شود، و طبیعتاً افراد بی‌بصیرتی را که در سپاه آن حضرت بودند رودرروی او قرار دهند. در جنگ صفین کسی نظر آن حضرت را در باره خلفا جویا شد. امام فرمود: اکنون چه جای این حرف است؟ همچنین معاویه در نامه‌های متعدد سعی می‌کرد امام را به موضع‌گیری شفاف در باره خلفا وادار کند و امیرمؤمنان همچنان طفره می‌رفت، چرا که شرایط را مناسب نمی‌دید. روشن است که اگر امام از خلفا و عملکرد آنها راضی بود آن را به صراحت در شورای شش نفره پس از عمر بیان می‌فرمود. اما به عکس، آنجا که فرصتی می‌یابد و شرایط مقتضی است، رأی خود را در باره خلفا صریح و بی‌پرده باز می‌گوید.^۱

اهل عراق بر خلاف اهل شام که بافت اجتماعی یکدستی داشتند، از قبیله‌های مختلف و سرزمین‌های مختلف با عقاید و سلاقی و فرهنگ‌های متفاوت و بعضاً متضاد بودند. اردوگاه‌های نظامی بصره و کوفه که هزاران جنگجو از قبایل و فرهنگ‌های مختلف را در خود داشت، تبدیل به شهر شد و ساکنان آن، بی‌آنکه امام معصوم را بشناسند، در رکاب او به جنگ با شامیان پرداختند.

اوضاع عراق با دسیسه‌های معاویه روز به روز بدتر می‌شد. مردم عراق اگر با معاویه می‌جنگیدند، نه به خاطر اسلام و ارزش‌های آن بود؛ بلکه به سبب تفاخر جاهلی و جلوگیری از سیطره شام بر عراق بود. اگر دعوای گذشتگان‌شان - مضرّی و یمانی - یا امثال آن بود، اینک همان کینه‌ها در دعوای شام و عراق بروز و ظهور می‌یافت. مردم عراق دو دسته بودند: اهل سنتی که دوست‌دار خاندان پیامبر بودند و تا زمانی که منافع دنیوی‌شان در خطر نبود، در رکاب ایشان

۱. نهج البلاغه. خطبه سوم (ششقیه).

با شام می‌جنگیدند (هرچند همچنان به بدعت‌های خلفا پایبند بودند و در یک‌کلام تولی داشتند ولی تبری نداشتند)، و دسته دیگر که کمتر بودند، دشمن اهل بیت و ناصبی بودند همچون خوارج و سرسپردگان به بنی‌امیه و خون‌خواهان عثمان. البته تعداد اندکی از شیعیان اهل بیت هم بودند که عدد آن‌ها از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و امیر مؤمنان بسیاری از ایشان را برای اداره سرزمین‌های وسیع به اطراف و اکناف فرستاده بود.

امیر مؤمنان در اواخر حکومتش آرزو می‌کرد که ای کاش ده نفر از سربازان خود را بدهد و یک نفر از سپاهیان شام، از آن او باشد.^۱ این نشان می‌دهد که بین عقاید اهل عراق و اهل شام چندان تفاوتی نبود و گرنه امام معصوم هرگز هیچ غیر شیعه‌ای را بر شیعه ترجیح نمی‌دهد.

نمونه‌های فراوانی از اعتراض یا دلخوری از عملکرد امام (برای مثال پس از جنگ جمل و درخواست غنیمت از امام).^۲ یا عدم همکاری و سکوت مرگبار در برابر دعوت آن حضرت (برای مثال هنگامی که امام فرمان جهاد با معاویه می‌داد).^۳ یا فرار به جبهه دشمن را در این سال‌ها (از جنگ جمل تا شهادت امام) از این افراد، شاهدیم.^۴

جنگ صفین هزاران کشته داشت تا جایی که بعضی از سربازان شام فریاد

۱. نهج البلاغه / خطبه ۹۶.

۲. دعایم الاسلام (القاضی النعمان): ۱: ۳۹۵، باب الحکم فی غنایم اهل البغی.

۳. معانی الاخبار (الصدوق): ۳۰۹-۳۱۰ / ۱، دعائم الإسلام (القاضی النعمان): ج ۱ ص ۳۹۰، الأغانی (أبی الفرج الأصفهانی): ج ۱۶ ص ۴۴۴.

۴. منهم: یزید بن حجة، خالد بن معمر، قیس بن قره بن حبیب، مصقلة بن هبيرة، وغيرهم کثیر من وجوه العرب والقبایل، انظر شرح الاخبار: ۲: ۹۶، و انساب الاشراف (البلاذری)، البداية والنهاية (ابن کثیر): ۷: ۳۴۳، عنهم الکورانی فی جواهر التاريخ: ۳: ۳۸.

می‌زدند که عرب نابود شد.^۱ اگر هر کشته نماینده یک خانواده باشد، این جنگ هزاران خانواده عزادار در شام و عراق برجای نهاد. بر این تعداد، کشته‌های نهروان و خانواده‌های عزادار خوارج را بیفزایید؛ آنگاه دلیل عدم اطاعت و سکوت و عدم اجابت دعوت امام معصوم در دو سال آخر حکومتش را درمی‌یابید.^۲

اعرابی که در بیابان‌ها به غارت‌گری روزگار می‌گذراندند، و بی‌آن‌که پیامبر را ببینند یا تربیت شوند، ناگاه خود را در کاخ‌های تیسفون و سرزمین‌های آباد یافتند و در اموال حرام و لذت‌گناه‌آلود غرق شدند؛ با حکومت امام علیه السلام نه تنها از ادامه آن فتوحات و درآمدها و لذت‌های نامشروع منع شدند؛ بلکه در جنگ‌های داخلی و تحمیلی بی‌حاصل، اسیر فقر و رنج گردیدند و عزیزان خود را از دست دادند. این دنیاپرستان نه بصیرت صحیحی داشتند و نه می‌توانستند منشأ این مشکلات را شناسایی کنند. لاجرم با تبلیغات سوء معاویه و عمرو عاص و سایر دشمنان، مقصّر اصلی را امام معصوم می‌دیدند و بغض او و خانواده و یاران باوفای عارف و اندک او را در دل‌هایشان آبیاری می‌کردند.

با شهادت امیر مؤمنان علیه السلام که جان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، خلافت به امام مجتبی علیه السلام رسید.

امام مجتبی علیه السلام مردم را برای جنگ با معاویه فراخواند و با تعدادی از اهل کوفه و اطراف آن به سوی مدائن رفت. در سبابط مدائن یکی از خوارج با خنجر به ایشان هجوم برد و زخمی عمیق در ران آن حضرت که بر اسب نشسته بود ایجاد کرد، امام را به منزل عمومی مختار بن ابی عبیده ثقفی بردند و به مداوای او

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ۳: ۱۷۰، مناقب آل ابی‌طالب: ج ۲ ص ۳۶۳، بحار الأنوار: ج ۳۲ ص ۵۸۸.

۲. نهج البلاغة: ج ۱ ص ۱۸۷، الخطبة: ۹۷.

پرداختند.^۱

معاویه از سویی با فرستادن لشکرهای کوچک و بزرگ و حمله به شهرها و روستاها و کشتار مردم بی دفاع و غارت اموال و ایجاد ناامنی سعی داشت تا چنین به مردم عراق القا کند که امام مجتبی علیه السلام عاجز از برقراری آرامش است و به درد خلافت نمی خورد. از سوی دیگر با مکاتبه با بزرگان عراق، ایشان را به وعده اموال و پاداش های عظیم تطمیع می کرد و از یاری با امام معصوم باز می داشت. امام علیه السلام هنگامی که با تن بیمار به کوفه باز می گشت، در اردوگاه نظامی خودش با پخش یک شایعه دروغین مورد غارت سپاه خودش قرار گرفت، به گونه ای که اگر اندک شیعیان آن حضرت نبودند شهید می شد.

این حوادث نشان می دهد که از اسلام راستین و شیعیان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام جز اندکی باقی نمانده بود. زاویه انحراف و دین دروغینی که در سقیفه پایه ریزی شده و در آغاز ناچیز می نمود اکنون به حدی گسترده بود که دیگر نمی توانست به موازات اسلام نبوی و علوی ادامه طریق دهد.

اسلام دروغین رو در روی اسلام واقعی قرار گرفته بود و دیگر نمی توانست اهل بیت علیهم السلام را تحمل کند و یکی از این دو باید برچیده می شد. امام مجتبی علیه السلام هم می توانست چون برادرش امام حسین حماسه ای چون عاشورا به وجود آورد؛ زیرا شهادت در راه خدا آرزوی همه آن بزرگواران بود، اما مانع بزرگ دیگری باقی بود و آن عدم شناخت کوفیان از معاویه بود.

این مردم دنیاپرست، از دور وصف معاویه را شنیده بودند، ولی از نزدیک او را ندیده بودند. جاسوسان معاویه از این دشمن غدار و مکار، چهره ای ساخته بودند

۱. الاخبار الطوال (الدينوري): ص ۲۱۷، البداية والنهاية (ابن كثير): ج ۸ ص ۱۶، علل الشرائع (الصدوق): ج ۱ ص ۲۲۱، الإرشاد (المفيد): ج ۲ ص ۱۲.

که تا واقعیت فاصله‌ای بسیار داشت. اگر امام تن به نبردی نابرابر می‌داد و کشته می‌شد، چه نتیجه‌ای به دست می‌آمد؟ معاویه پیروزمندانه می‌آمد و بر مسند خلافتی می‌نشست که با شمشیر به دست آورده بود و هیچ‌کس درباره مشروعیت یا عدم مشروعیت او و حکومتش نمی‌پرسید؛ لذا امام علیه السلام پس از نظرخواهی از مردم درباره جنگ با معاویه و اصرار مردم بر عدم جنگ، تن به صلحی تحمیلی داد؛ اما شروطی برای این واگذاری حکومت قرار داد. از زمره این شروط این بود که معاویه به احکام قرآن و سنت پیامبر عمل کند و پس از خودش حکومت را به کسی ندهد.^۱

امام علیه السلام به خوبی می‌دانست که معاویه به آن شروط عمل نخواهد کرد، لاجرم چهره منافق و پلیدش افشا خواهد شد و همین‌طور هم شد. معاویه پس از ورود به کوفه و گرفتن بیعت از همه در حضور همه عهدنامه صلح را پاره کرد و گفت: «من برای نماز و روزه با شما نجنگیدم، بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و اینک به خواسته خود رسیده‌ام، از این پس اگر کسی با من مخالفت کند، سر و کارش با شمشیر و تازیانه من خواهد بود.»^۲

معاویه سال چهل و یک هجری را سال سنت و جماعت نامید؛^۳ زیرا دیگر

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۴ ص ۲۹۰، مطالب السؤول (محمد بن طلحة الشافعی): ۳۵۷، الفصول المهمة (ابن الصباغ): ج ۲ ص ۷۲۸.

۲. المصنف (ابن ابی شیبة الکوفی): ج ۷ ص ۲۵۱ ح ۲۳: قال سعید بن سويد: صلی بنا معاوية الجمعة بالنخيلة فی الضحی ثم خطبنا فقال: ما قاتلتکم لتصلوا ولا تصوموا ولا لتحجوا ولا لتزکوا، وقد أعرف أنکم تفعلون ذلك، ولكن إنما قاتلتکم لا تأمر علیکم، وقد أعطاني الله ذلك وأنتم له کارهون.

۳. الأربعين (الماحوزی): ص ۱۰۰: وما يشهد بذلك أن المذكور فی تواریخهم وسیرهم أن أول من سماهم بأهل السنة والجماعة معاوية أو يزيد ابنه.

ذكر ابن بطة فی الإبانة: أن معاوية سمی سنة أربعين سنة اجتماع الناس علیه سنة وجماعة. وذكر الکریسی وهو من أهل الظاهر: أنه إنما سمی هذا الاسم يزيد بن معاوية لما دخل رأس الحسين علیه السلام، فكان کل من دخل من ذلك الباب سمی سنیا.

کسی با او نمی‌جنگید و همه پیروان خلفا اینک خواسته یا ناخواسته به خلافت او تن داده بودند. در مساجد نمازهای جماعت با شکوه برپا می‌شد، ولی در همین مساجد که از خراسان تا شمال آفریقا در همه شهرها گسترده بود، بر منبرها بر امام معصوم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام لعن و سب می‌شد و هیچ یک از پیروان خلفا اعتراض نمی‌کردند.^۱

در ماه رمضان مردم روزه می‌گرفتند و احکام شرعی خود را از فقیهان درباری -که بر سفره رنگین بنی‌امیه نشسته بودند- می‌پرسیدند، اما هیچ‌کس از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمی‌کرد. اگر کسی نام علی بر فرزندش می‌نهاد، کشته می‌شد، تا چه رسد به آن‌که علاقه یا ارادتی از خودش نسبت به اهل بیت نشان دهد.

معاویه دستور داد تا شیعیان را هر جا که یافتند بکشند^۲ و دستور داد تا عالمان

و ذکر العسکری من عظمائهم وذوی الأمانة عندهم: أن معاوية سَمی ذلك العام عام السنة.

و ذکر ابن عبد ربه فی کتاب العقد، قال: لمّا صالح الحسن علیه السلام معاوية سَمی ذلك العام الجماعة.

۱. انظر الصوامر المهرقة (الشهيد التستري): ۲۲۴، قال: ثم سب معاوية وبنو أمية أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام علی المنابر ثمانین سنة.

کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۱۴، قامت الخطباء فی کل کورة ومكان وعلى کل المنابر بلعن علی بن ابی طالب علیه السلام والبراء منه والوقیعة فیہ وفي أهل بیته علیهم السلام بما لیس فیهم، واللعنة لهم.

معجم البلدان (الحموی): ج ۳ ص ۱۹۱: قال الرهني:.... لعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه، علی منابر الشرق والغرب، الخ.

۲. کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۱۶: ثم اشتد البلاء بالأمصار كلها علی شیعة علی وأهل بیته علیهم السلام، وكان أشد الناس بلیة أهل الکوفة لکثرة من بها من الشیعة. واستعمل علیهم زیادا أخاه وضم إليه البصرة والكوفة وجميع العراقین. وكان یتبع الشیعة وهو بهم عالم لأنه کان منهم فقد عرفهم وسمع کلامهم أول شیء. فقتلهم تحت کل کوکب وحجر ومدر، وأجلاهم وأخافهم وقطع الأیدی والأرجل منهم وصلبهم علی جذوع النخل وسمل أعینهم وطردهم وشردهم حتی انتزعوا عن العراق. فلم یبق بالعراقین أحد مشهور إلا مقتول أو مصلوب أو طريد أو هارب.

منهم: حجر بن عدی واصحابه الذین قتلوا صبرا بأمر من معاوية فی مرج العذراء، تاریخ دمشق (ابن عساکر): ج ۱۲ ص ۲۱۴ - ۲۱۷.

ومنهم: عمرو بن الحمق، من السابقین الذین رجعوا إلى أمير المؤمنين علیه السلام، وكتب الحسن علیه السلام فی جواب کتاب کتب إليه معاویه لعنه الله: «أو لست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول النبی صلی الله علیه و آله و سلم، العبد الصالح الذی أبْلته العبادة، فنحل جسمه،

خودفروخته دربارش به جعل حدیث پردازند و هرچه خوبی در پیامبر و اهل بیت اوست، به خلفای ناحق نسبت دهند و هرچه بدی در آن‌ها یا در بنی امیه هست به پیامبر و اهل بیت نسبت دهند.^۱

کار به جایی رسید که از فراوانی احادیث دروغین به تنگ آمد و گفت: «حدیث دربارهٔ مظلومیّت عثمان زیاد شده، از این پس دربارهٔ فضائل خلفا و معاویه حدیث بسازید». معاویه بیست سال خلافت کرد و همهٔ مخالفین خود را یا با شمشیر و یا با سم از پای درآورد. زبان بعضی را نیز با سکه‌های طلا و نقره بست.^۲

وصفرت لونه... فکان عمرو عظیم المنزلة عند أمير المؤمنين والحسن والحسين (عليه السلام)، قتله معاوية لعنه الله على حصن الموصل، ورفعوا رأسه على القنّاة وهو أول رأس نصب على الرمح في الإسلام، وكان شهادته في زمن الحسين (عليه السلام). اختيار معرفة الرجال (الطوسي): ج ۱ ص ۲۴۸ ح ۹۶.

ومنهج: محمد بن أبي بكر، قتله معاوية في سنة ۳۸ بيد معاوية بن حديج وأحرقوه في جوف جيفة حمار. تاريخ الطبري: ج ۴ ص ۷۸.

ومنهج: مالك الأشر، فقد دس السم لمالك الأشر، فأقبل الذي سقاه إلى معاوية فأخبره بمهلك الأشر فقام معاوية خطيباً وقال: أما بعد: فإنه كانت لعلّ يمينان قطعت إحداهما يوم صفين يعني عمار بن ياسر، وقطعت الأخرى اليوم يعني الأشر. تاريخ الطبري: ج ۴ ص ۷۱.

۱. انظر كتب: كتاب الأربعين (محمد طاهر القمّي الشيرازي): ص ۲۸۹، احاديث ام المؤمنين عائشة (مرتضى العسكري): ج ۲ ص ۱۱، حياة الإمام الحسين (عليه السلام) (الشيخ باقر شريف القرشي): ج ۲ ص ۱۵۴.

۲. كتاب سليم بن قيس: ص ۳۱۷ : وكتب معاوية إلى عماله: انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه وأهل بيته وأهل ولايته والذين يرون فضله ويتحدثون بمناقبه، فادّنوا مجالسهم وأكرمواهم وقربوهم وشرفوهم، واكتبوا إلى بكل ما يروى كل رجل منهم فيه واسم الرجل واسم أبيه ومن هو). ففعلوا ذلك حتى أكثروا في عثمان الحديث وبعث إليهم بالصلوات والكسى وأكثر لهم القطاعات من العرب والموالي. فكثروا في كل مصر وتنافسوا في المنازل والضياع واتسعت عليهم الدنيا. فلم يكن أحد يأتي عامل مصر من الأمصار ولا قرية فيروى في عثمان منقبة أو يذكر له فضيلة إلا كتب اسمه وقرب وشفع. فلبثوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب بعد ذلك إلى عماله: (أن الحديث قد كثر في عثمان وفشا في كل قرية ومصر ومن كل ناحية، فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في أبي بكر وعمر، فإن فضلها وسوابقها أحب إلى وأقر لعيني وأدحض لحجة أهل هذا البيت وأشد عليهم من مناقب عثمان وفضائله). فقرأ كل قاض وأمير من ولاته كتابه على الناس، وأخذ الناس في الروايات في أبي بكر وعمر وفي مناقبهم. ثم كتب نسخة جمع فيها جميع ما روى فيهم من المناقب والفضائل، وأنفذها إلى عماله وأمرهم بقرائتها على المنابر وفي كل كورة وفي كل مسجد. وأمرهم أن ينفذوا إلى معلّمي الكتاتيب أن يعلموها صبيانهم حتى يرووها ويتعلموها كما يتعلمون القرآن وحتى علموها بناتهم ونسائهم وخدمهم وحشمهم. فلبثوا بذلك ما شاء الله.

ده سال ایام امامت امام مجتبی‌علیه‌السلام در چنین جوئی سپری شد. در این سال‌های تلخ خفقان و رعب، شیعیان یا کشته می‌شدند یا آواره می‌گردیدند. معاویه پس از آن‌که بارها امام مجتبی‌علیه‌السلام را مسموم کرد و نتیجه نگرفت، عاقبت با همکاری دختر اشعث بن قیس منافق که همسر آن حضرت بود، ایشان را مسموم کرد و به شهادت رساند.^۱

با شهادت امام مجتبی‌علیه‌السلام امامت به امام حسین‌علیه‌السلام رسید. ده سال دوران امامت حضرت مصادف با سال‌های پایانی خلافت معاویه بود. فساد بنی‌امیه چنان گسترده شده بود که حتی پیروان خلفا به آن معترف بودند. معاویه برخلاف شروط صلح‌نامه برای فرزند آلوده‌اش یزید از همه بیعت گرفت. تنها امام حسین‌علیه‌السلام و دو نفر دیگر باقی ماندند که بیعت نکرده بودند. معاویه در سال شصت هجری درگذشت و خلافت به یزید رسید. یزیدی که آشکارا شراب

الاحتجاج (طبرسی): ج ۲ ص ۱۷: وفيه: وكتب معاوية إلى جميع عماله في جميع الأمصار: أن لا تجيزوا لأحد من شيعة على وأهل بيته شهادة، وانظروا قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه ومحبي أهل بيته وأهل ولايته، والذين يروون فضله ومناقبه فأدنوا مجالسهم، وقربوهم، وأكرمهم، واكتبوا بمن يروى من مناقبه واسم أبيه وقبيلته، ففعلوا، حتى كثرت الرواية في عثمان وافعلوها لما كان يبعث إليهم من الصلوات والخلع والقطائع، من العرب والموالي، وكثر ذلك في كل مصر، وتنافسوا في الأموال والدنيا، فليس أحد يجئ من مصر من الأمصار فيروى في عثمان منقبة أو فضيلة إلا كتب اسمه، وأجيز، فلبثوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب إلى عماله: إن الحديث في عثمان قد كثر وفشا في كل مصر، فادعوا الناس إلى الرواية في معاوية فضله وسوابقه، فإن ذلك أحب إلينا وأقر لأعيننا، وأدحض لحجة أهل هذا البيت، وأشد عليهم، فقرأ كل أمير وقاض كتابه على الناس، فأخذ الرواة في فضائل معاوية على المنبر في كل كورة وكل مسجد زورا، وألقوا ذلك إلى معلمي الكتاتيب فعلموا ذلك صبيانهم، كما يعلمونهم القرآن، حتى علموه بناتهم ونسأؤهم وحشمهم، فلبثوا بذلك ما شاء الله، الخبر

۱. عيون الأنباء (ابن أبي أصيبعة): ص ۱۷۴: وقال فيه: وفي تاريخ الطبري أن الحسن بن علي رضي الله عنهما مات مسموما في أيام معاوية وكان عند معاوية كما قيل دهاء فُدس إلى جعدة بنت الأشعث بن قيس وكانت زوجة الحسن رضي الله عنه شربة وقال لها إن قتلت الحسن زوجتك يزید فلما توفي الحسن بعث إلى معاوية تطلب قوله فقال لها في الجواب أنا أضن بيزيد. مع الفحص لم نجد في تاريخ الطبري، ويمكن أن حذفوه من طبعته الفعلية أو من نسخته المعروفة. الإرشاد (المفيد): ج ۲ ص ۱۵.

می خورد و زنا می کرد و کاری جز شکار و سگ بازی و میمون بازی نداشت.^۱ اینک اسلام اموی که حاصل اسلام خلفای جور بود، باید تکلیفش را با خاندان نبوت یعنی اسلام ناب نبوی، علوی، حسنی و حسینی روشن می کرد. دو دین رو در روی هم ایستاده بودند که هر دو مدعی بودند جانشین پیامبرند. یکی با تمام اهرم های قدرت و ثروت یعنی زر و زور و تزویر و دیگری با امامت، پاکی، معصومیت، زهد، عبادت، شجاعت، شرافت خانوادگی، و در یک کلام آینه تمام نمای خدا در زمین.

عاشورای سال شصت و یک هجری فرا رسید و فاجعه ای که پیامبر ﷺ از آن خبر داده بود اتفاق افتاد. امام حسین علیه السلام با اندک یاران با وفایش در نبردی نابرابر در کربلا به شهادت رسید. آن هم نه به دست ایرانیان یا رومیان یا حبشیان، بلکه به دست مردم کوفه؛ یعنی پیروان خلفا و بنی امیه.

ابن زیاد با تطمیع و تهدید، کوفیان را دسته دسته روانه کربلا می کرد، اما گزارش ها می گوید که عده زیادی بین راه می گریختند. این ها آن گروه از پیروان خلفا بودند که دوست دار اهل بیت بودند. اما آن ها که در کربلا امام ﷺ را محاصره کردند و حتی به کودک شیرخوارش ترخم نکردند، ناصیبانی بودند که کمر به دشمنی اهل بیت بسته بودند.

در این مقاله با استناد به رجزهای اصحاب عاشورا و رجزهای برخی از دشمنان، تقابل دو دین که از آن یاد کردیم اثبات می شود. پس نتیجه می گیریم که

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۲۰؛ وفیه: وكتب معاوية إلى زياد، وهو بالبصرة، أن المغيرة قد دعا أهل الكوفة إلى البيعة ليزيد بولاية العهد بعدى، وليس المغيرة بأحق بابن أخيك منك، فإذا وصل إليك كتابي فادع الناس قبلك إلى مثل ما دعاهم إليه المغيرة، وخذ عليهم البيعة ليزيد. فلما بلغ زيادا وقرأ الكتاب دعا برجل من أصحابه يثق بفضله وفهمه، فقال: إني أريد أن أتمنك على ما لم أتمن عليه بطون الصحائف، أيت معاوية فقل له: يا أمير المؤمنين إن كتابك ورد على بكذا، فما يقول الناس إذا دعواهم إلى بيعة يزيد، وهو يلعب بالكلاب والقروء، ويلبس المصبخ، ويدمن الشراب، ويمشى على الدفوف، وبحضرتهم الحسين بن علي، الخبر.

امام حسین علیه السلام را نه تنها شیعیانش نکشته‌اند، بلکه اهل سنتِ دوست‌دارِ اهل‌بیت هم نکشته‌اند.

رجز چیست؟

رجز نوعی از شعر عربی و از قدیمی‌ترین اوزان آن است. بحر رجز از همهٔ اوزان عربی ساده‌تر و بی‌تکلف‌تر است و شاید نخستین مرحله از مراحل شعر عربی بوده و گفته‌اند که نثر مسجع موزون به مرور ایام به رجز تبدیل شده است. سادگی و روانی رجز سبب شد تا بعضی از نقّادان قدیم ادب عرب، از جمله ابوالعلاء معری آن را «أخفض طبقة من الشعر» یعنی پایین‌ترین درجهٔ شعر بنامند. نخستین کسی که رجز را طولانی و تبدیل به قصیده کرد، «أغلب عجلی» است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌زیست. سپس عجاج آن را به کمال رساند. گفته‌اند اغلب عجلی و عجاج در شعر رجز مانند امرؤ القیس^۱ و مهلهل^۲ در قصیده می‌باشند.^۳

رجز را بحر مزدوج هم می‌گویند؛ زیرا قافیه در هر دو مصراع از یک بیت، مشترک است. مثلاً مالک اشتر در رجزی در جنگ صفین می‌فرماید:

أَلَيْتُ لَا أُرْجِعُ حَتَّى أَضْرِبَا بَسِيفِي الْمَصْقُولَ ضَرْباً مُعْجَباً
أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَذْحِجٍ مَرْكَبَا مِنْ خَيْرِهَا نَفْساً وَأُمّاً وَأَباً^۴

بحر رجز در مقاصد متعدّدی بکار گرفته شده است؛ از جمله بعضی از

۱. امرؤ القیس بن حُجر الکندی: امیر بنی‌آسد از شعرای زمان جاهلیت قبل از اسلام و برترین آنها به سبب وسعت خیال و بیان احساس واقعی و ژرفای ادراک و قدرت تصویر و آوردن معانی کامل در عبارات موجز است.

۲. عدی بن ربیعۃ التغلبی معروف به مهلهل: دایی امرؤ القیس و از شعرای نام‌آور دوران جاهلیت است. (المجانی الحدیث، ج ۱، فؤاد إفرام البستانی، چاپ دارالمشرق، بیروت، ۱۹۹۳).

۳. التّونجی، محمد، المعجم المفصّل فی الأدب ۲: ۴۷۲، نشر دارالکتب العلمیّة، بیروت، ۱۹۹۳ م و نیز نگاه کنید به مقاله ارجوزه در فضایل امیرالمومنین علیه السلام، آیه الله العظمیٰ خویی (ره)، بخش مقدمه به قلم نگارنده این سطور، مجله سفینه، شماره ۱۳، ص ۱۶۳.

۴. وقعة صفین (المنقری): ۱۷۴، الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۳ ص ۱۵، المناقب (الخوارزمی): ص ۲۱۶.

دانشمندان برای بیان مطالب علمی از این بحر استفاده کرده‌اند. مانند اکثر الفیه‌ها؛ از صرف و نحو^۱ گرفته تا فقه و اصول^۲ و سایر رشته‌های علوم.^۳ یا الفیه‌هایی که توسط شاعران در مدایح^۴ یا مراثنی یا مناقب^۵ اهل بیت (علیهم‌السلام) و دیگران سروده شده است.

یا رجزهایی که پهلوانان و سلحشوران در میدان‌های نبرد، (ارتجالاً یا غیر ارتجالاً) سروده‌اند. در این نوشتار، سخن ما پیرامون نوع اخیر است که سابقه‌ای طولانی در شعر عرب دارد و از پرداختن به انواع دیگر، به جهت پرهیز از إطالة کلام چشم می‌پوشیم.

وزن رجز معمولاً تکرار واژه مستفعلن است^۶؛ مانند این بیت از الفیه ابن مالک:

مصلیاً علی النبی المصطفی و آله مستکملین الشرفا

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

در فارسی هم این بحر با انواع سالم و غیرسالم و مثنی و مسدس و مربع و...

۱. مانند: الفیه ابن مالک در نحو که بر آن شرح‌های فراوان نوشته‌اند.

۲. مانند: الالفیه النفلیه از شهید اول محمد بن مکی (م ۷۸۶ ق).

۳. مانند: عنوان الشرف فی وشی النجف

مجموعه اسم تاریخی لأرجوزة فی تاریخ النجف و هی ألفیه و زیادة نصف الألف. للشیخ محمد بن الشیخ طاهر السماوی المولود بالسماوة فی ۱۲۹۴ و المتوفی بالنجف ۱۳۷۰ أوله:

أحمد من قد أنشأ السماء والأرض و امتازهما إنشاء

و بعد فالمذنب ذو المساوی محمد بن طاهر السماوی

يقول خذ إلیک عنوان الشرف أرجوزة تضمن تاریخ النجف

و تمامه ألف و مائتان و خمسون بیتا، رأیته بخطه ضمن مجموعة من أرجوزاته، و طبع بالنجف ۱۳۶۰ و زید علیه فصار ألف و نصف ألف. أورد فيه من المعجزات المنقولة سبع عشر، و مما رأها بعینه خمسة، و أورد سبعین بیتا من بیوتات النجف فی خمسين فصلا فی ۹۵ ص.

الذریعة إلى تصانیف الشیعة / شیخ آغا بزرگ طهرانی / رقم ۲۲۶۵.

۴. مانند الفیه شیخ ازری که در مدح امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) سروده است.

۵. مانند الفیه آیه الله العظمی خویی (ره) که در بیان مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) سروده است.

۶. ولی انواع دیگر چون مشطور یا منهوک یا... نیز دارد که پرداختن به ساختار آن‌ها از غرض این بحث خارج است.

آمده است.^۱

اهداف رجز

اولین و بیشترین کاربرد رجز در میدان‌های نبرد، معرفی فرد سلحشور به مبارز روبرو و نیز به سپاه دشمن است و معمولاً با ستایش از پهلوانی و قدرت خود و تشبیه خود به شیر یا اژدها برای ترساندن طرف مقابل همراه بوده است. برای مثال در این جا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

در جنگ خیبر، از جنگ‌های صدر اسلام که ابتدا قهرمانان دو سپاه با هم می‌جنگیدند و سپس حمله عمومی آغاز می‌شد، مرحب خیبری پهلوان یهود این‌گونه خود را معرفی کرد:

قد علمت خیبر اَنّی مرحب شاکی السّلاح بطل مجرب^۲

«(اهل) خیبر می‌دانند که من مرحبم، سلحشوری غرق در اسلحه و پهلوانی با تجربه...»

و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز در پاسخ او چنین سرود:

أنا الذی سمّتی اُمّی حیدرة ضرغام أجام و لیث قسورة
عبل الذراعین غلیظ القصرة کلیث غابات کریه المنطرة^۳

«من آنم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامیده است، شیر بیشه‌ها، شیر حمله‌ور.

با بازوان و گردنی ستر، چون شیر نیزارها که دیدارش ناخوشایند است.»

مالک اشتر در جنگ صفین خود را چنین معرفی می‌فرماید:

إِنّی أنا الأشتر معروف الشّتر إِنّی أنا الأفعی العراقی الذکر^۱

۱. رکن: دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، واژه (رجز)، موسسه دهخدا، تهران، ۱۳۷۰ ه. ش.

۲. تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۳۰۱، مقاتل الطالبیین (ابو الفرج الاصفهانی): ص ۱۴.

۳. خزانه الادب (البغدادی): ج ۴، بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۱۸.

«اینک این منم، مالک اشتر، همان مالکی که به فروهشتگی پلک چشمش معروف است... اینک این منم، ازدهای مهیب عراق.»

بریر از اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز چنین می‌سراید:

أنا بریرُ و أبی خضیرُ لیثُ یروعُ الأسدَ عندَ الزَّیرِ
 یعرفُ فینا الخیرَ أهلَ الخیرِ أضربُکم و لا أری من ضیر
 کذاکَ فعلُ الخیرِ من بریرٍ^۲

«من بُریرمَ فرزند خضیر، شیری که شیران از غرش او می‌هراسند. نیکوکاران نیکی ما را باور دارند. با شمشیرم شما را می‌زنم و زیانی در اینکار نمی‌بینم. چنین است کار نیک بریر.»

دومین کاربرد رجز، بیان نسب و حسب سلحشور است که خود را با آن می‌ستاید و به آن بر دشمن فخر می‌فروشد. برای مثال، مالک اشتر نخعی در یکی از روزهای جنگ صفین چنین رجز خوانده است:

ألیت لا أرجع حتّی أضرباً بسیفی المصقول ضرباً معجباً
 أنا ابن خیر مذحج مرکباً من خیرها نفساً و أمّاً و أباً^۳

«سوگند یاد کرده‌ام که باز نگردم تا به آبگون تیغ خون پالایم ضربه‌هایی شگفت بر دشمن فرود آورم.

من زاده نجیب‌ترین سروران قبیله مذحجم. خود از بهترین ایشانم، پدر و مادرم نیز».

حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز در روز عاشورا خود را چنین معرفی می‌فرماید:

أنا الحسینُ بنُ علیٍّ أحمی عیالاتِ أبی

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۳ ص ۶۵ وقعة صفین (ابن مزاحم المنقری): ص ۳۹۶.

۲. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۰۲، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۰.

۳. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۳ ص ۱۵، وقعة صفین (ابن مزاحم المنقری): ص ۱۷۴.

أَلَيْتُ أَنْ لَا أُثْنِي أَمْضَى عَلَى دِينَ النَّبِيِّ^۱

«منم حسین بن علی. از خاندان پدرم حمایت می‌کنم. سوگند خورده‌ام که تسلیم نشوم و برای دین پیامبر ﷺ جان دهم.»

سومین کاربرد رجز، عقیده یا هدفی است که فرد سلحشور به خاطر آن می‌جنگد. برای مثال عمّار بن یاسر صحابی بزرگوار پیامبر ﷺ در جنگ جمل با عمرو یثربی از سلحشوران سپاه عایشه روبرو شد و این رجز را خواند:

لَا تَبْرَحِ الْعَرِصَةَ يَا بَنَ الْيَثْرَبِيِّ حَتَّى أَقَاتِلَكَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ
نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أُولَىٰ بِالنَّبِيِّ^۲

«مگریز و صحنهٔ آوردگاه را ترک مکن ای فرزند یثربی، بمان تا با تو به خاطر دین علی علیه السلام بجنگم، به خانهٔ خدا سوگند که ما از شما به پیامبر ﷺ نزدیک‌تر و سزاوارتریم.»

چهارمین کارکرد رجز در میدان‌های نبرد، بیان پلیدی‌ها و نادرستی عقیده یا اعمال دشمن و افشاگری دربارهٔ آنهاست تا آیندگان و کسانی که در آن نبرد حضور نداشته‌اند، بتوانند حقیقت را در آینهٔ شفاف این اشعار ببینند و قضاوت کنند. برای مثال در جنگ صفین عمروعاص با امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام روبرو شد و از ترس مرگ، عورت خود را برهنه کرد و با این ترفند شیطانی، از چنگ امام معصوم - که در هیچ شرایطی به عورت کسی نمی‌نگرد - جان در بُرد، بقیه بزرگان سپاه معاویه نیز بارها این روش رذیلانه را به کار گرفتند. مالک اشتر در رجزی چنین می‌سراید:

أَكُلُ يَوْمَ رَجُلٍ شَيْخٍ شَاغِرَةٍ وَ عَوْرَةً^۳ وَسَطَ الْعِجَاجِ ظَاهِرَةٍ

۱. مناقب آل ابی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۹.

۲. الجمل (المفید): ۱۸۵، مناقب آل ابی‌طالب: ج ۲ ص ۳۴۲.

تبرزها طعنة كفّ وَاثرَة عمرو و بسرُ رميا بالفاقرة^۱

«آیا هر روز باید پای شیخی شامی بالا رود و در میان غبار، عورت برهنه‌ای آشکار شود؟

ضربه نیزه زنده‌ای انتقام گیرنده سبب می‌شود تا آن عورت آشکار شود؛ راستی که عمرو عاص و بسر بن أرطاة به ننگ کمرشکنی گرفتار آمده‌اند.»
نمونه عاشورایی از این دو هدف در ادامه مقاله آمده است.

کسانی از اصحاب که در روز عاشورا رجز خوانده‌اند عبارتند از:

ابن عمیر کلبی، حرّ بن یزید ریاحی، بریر بن خضیر، نافع بن هلال جملی، حبیب بن مظاهر، زهیر بن قین، عبدالله و عبدالرحمن پسران عزره غفاری، یزید بن زیاد بن مهاصر (ابوالشّعثاء کندی)، عمرو ابن خالد صیداوی، خالد بن عمرو بن خالد صیداوی، جون غلام ابوذر غفاری، بشیر بن عمرو حضرمی، عبدالرحمن بن عبدالله بن الکلذیزی، حجاج بن مسروق جعفی، عمیر بن عبدالله مدحجی، سعد بن حنظله تمیمی، یحیی بن سلیم مازنی، قرّة بن أبی قرّة غفاری، مالک بن انس کاهلی، عمرو (عمر) بن مطاع جعفی، انیس بن معقل الاصبجی، عمرو بن جناده، مبارزه و شهادت جوانی سلحشور و رشادت مادرش، غلام ترکی، مالک بن دودان، ابراهیم بن حصّین اسدی.

و از بنی هاشم عبارتند از:

علی بن الحسین (حضرت علی اکبر علیه السلام)، عبدالله بن مسلم بن عقیل، عون بن عبدالله بن جعفر طیار، محمد بن عبدالله بن جعفر طیار، عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب، جعفر بن عقیل بن ابی طالب، قاسم بن الحسن، ابوبکر بن الحسن،

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۳ ص ۱۰۶، وقعة صفین (ابن مزاحم المنقری): ص ۶۱.

ابوبکر بن علی، عثمان بن علی، جعفر بن علی، عبدالله بن علی، عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام.

همانطور که ملاحظه می‌شود، از ۷۲ تن شهدای کربلا، تعداد ۴۱ نفر رجز خوانده و جنگیده‌اند. این یعنی ۵۶/۹٪ از همه سپاه کوچک حضرت اباعبدالله علیه السلام.

از این تعداد نیز ۱۷ نفر یعنی ۴۱/۴٪ از کسانی که رجز خوانده‌اند، به بیان حقانیت دین خود که همان دین امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است می‌پردازند.

به راستی شگفت‌آور است آیا سید جوانان بهشت باید از حقانیت دین خود بگوید؟ آنهم برای کسانی که نه ایرانی‌اند و نه رومی و نه حبشی! بلکه عربند و به وسیله جدّ او از بت‌پرستی نجات یافته‌اند؟ قطعاً چنین کسانی شیعه او نیستند، وگرنه نیاز نبود که خود را در روز عاشورا با تفصیل معرفی کند و نیاز نبود که در وسط میدان نماز بخواند، بلکه می‌توانست نماز خود را در خیمه بجا آورد و نیاز نبود که بفرماید: "ای شیعیان آل ابوسفیان اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید..."

امام معصوم و اصحاب با وفایش، علاوه بر معرفی خود به دشمن و بیان شجاعت و حسب و نسب خویش، دو هدف مهم دیگر- یعنی اظهار دین و باوری که برای آن می‌جنگند و نیز بطلان عقیده دشمن و سخافت باورهای ایشان- را دستمایه رجزهای خود ساخته‌اند. برای آن که آیندگان و امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حقیقت را بدانند و از ضلالت و گمراهی برهند.

نخستین نفر، نافع بن هلال جملی است که با تیرهایی که نام خود را بر آن‌ها نوشته بود سپاه ابن سعد را هدف قرار داد و ۱۲ نفر را هلاک کرد. وی چنین می‌سرود:

أرمی بها معلمة أفواقها مسومة تجری بها اخفاقها

ليملان أرضها رشاقها والنفس لا ينفعها اشفاقها^۱

«تیرهایی که سوفارشان نشانه‌دار است، پرتاب می‌کنم و زمین را از آن‌ها پر می‌کنم. ترس از مرگ برای آدمی نفعی ندارد و او را از مرگ باز نمی‌دارد.»
آن‌گاه به میدان آمد و این رجز را خواند:

أنا ابن هلال الجملی أنا علی دین علی^۲
و دینه دینُ النبی^۳

«من پسر هلال جملی هستم و بر دین علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشم و دین علی عَلَيْهِ السَّلَام همان دین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.»
و نیز این رجز را می‌خواند:

أنا الغلام اليمنى الجملی دینی علی دین حسین وعلی^۴
إن أقتل اليوم فهذا أملی و ذاک رأیی و ألاقى عملی^۵

«منم جوان یمنی جملی؛ دینم همان دین حسین و علی است. اگر امروز کشته شوم این آرزوی من است و اعتقادم این است که با عمل خویش (شهادت) ملاقات خواهم کرد.»

سپس عبدالرحمن بن عبدالله بن الکدن یزنی به میدان رفت و چنین سرود:

إنی لمن ینکرنی ابنُ الکدن إنی علی دین حسین و حسن^۶

«اگر کسی مرا نمی‌شناسد، من فرزند کدتم و بر دین حسین و حسن می‌باشم.»
به گزارش دیگری او چنین رجز خواند:

أنا ابن عبد الله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۰۹، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۷.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۹. وانظر: الإرشاد (المفید): ج ۲ ص ۱۰۳.

۳. بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۷، العوالم، الإمام الحسین عَلَيْهِ السَّلَام (البحرانی): ص ۲۷۱.

۴. أنساب الأشراف (البلاذری): ج ۳ ص ۱۹۶.

أضربكم ضرباً فتي من اليمن أرجو بذاك الفوز عند المؤمن^۱

«من عبدالله از خاندان یَزَن و دینم همان دین حسین و حسن است.

بر شما ضربت وارد می‌کنم، ضربت جوانمرد یمنی و با این کار امید رستگاری در نزد خدای مؤتمن را دارم.»

چرا این دو بزرگوار، در آن عرصه هولناک، از دین خود می‌گویند و آن را دین علی و حسن و حسین (یعنی دین اهل بیت پیامبر ﷺ) معرفی می‌کنند؟ واضح است که اگر در جامعه آن روز دو دین وجود نداشت، بیان چنین مطلبی بی‌مورد بود و با واکنش منفی شخص امام حسین ﷺ مواجه می‌شد. در احوالات جناب زهیر هم نقل شده که ابتدا گرایش عثمانی داشته و پس از برخورد با حضرت اباعبدالله ﷺ متحول شده و به آن حضرت پیوسته است. پیروان خلفا اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند و بی‌بصیرت بودند و حکومت جائر و کینه‌توز اموی که کمر به محو خاندان پیامبر ﷺ بسته و انتقام کشته‌های بدر را می‌طلبید در تبلیغات مسموم خود، امام علی و فرزندان را بی‌دین معرفی می‌کرد. این سخن اصحاب امام ﷺ بیانگر این است که دین سپاه ابن زیاد، دین اهل بیت ﷺ نیست بلکه برخلاف رضای الهی است.

اگر دین اهل بیت ﷺ همان دین رسول خداست پس باید قاتلان حضرت اباعبدالله بی‌دین و کافر باشند نه مسلمان. به یاد بیاوریم نامه حضرت سیدالشهداء ﷺ به معاویه را که در آن می‌فرماید: "... آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزاعی نیستی؟ او که از اصحاب پیامبر ﷺ بود و عبادت او را رنجور کرده و چهره او را تغییر داده و جسم او را نحیف کرده بود... تو سنت پیامبر ﷺ را

۱. الفتح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۰۶، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۱.

ترک کرده و با فرمان او عمداً مخالفت کردی و بدون هدایت الهی به دنبال هوای نفس خود رفتی. بعد از آن زیاد را به بصره و کوفه مسلط کردی؛ در حالی که او دست‌های مسلمانان را قطع کرده، چشمان آنها را نابینا نموده و آنها را به شاخه‌های نخل آویزان می‌ساخت. آیا تو قاتل آن دو فرد حضرمی نیستی؟ کسانی که زیاد به تو نوشت آنها بر دین علی علیه السلام هستند و تو به او نوشتی که هر کس را بر دین و رأی علی علیه السلام است، بکش. او نیز به دستور تو آنها را کشته و مثله کرد. آیا جز این است که دین علی علیه السلام همان دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم است؟ خداوند تو را به خاطر گمان بد به مردم و اینکه آنها را گرفته و با شبهه و تهمت به قتل رسانده و مردم را وادار به بیعت برای فرزند سفیه شرابخوار و سگ باز خود می‌کنی، فراموش نمی‌کند....^۱

روشن است که کسانی که با خداوند یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل بیت علیهم السلام دشمنی کنند، ناصبی‌اند و کافرنند، حتی اگر نماز بخوانند یا روزه بگیرند. در اینجا چند روایت از معصومین علیهم السلام را در باره نواصب می‌آوریم:

کاربرد لغوی نصب، به معنی ابراز دشمنی و جنگ، در متون قرون اولیه دیده می‌شود؛^۲ اما با فرض صحت انتساب، می‌توان احادیث منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که شامل واژه نصب است، از اولین موارد کاربرد این مفهوم دانست.^۳ از جمله آنها، روایتی است که شیخ صدوق از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل

۱. الإحتجاج، احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی، کوشش محمد باقر موسوی، ج ۲ ص ۲۰. تاریخ امامان شیعه، حمید احمدی، ص ۱۴۱.

۲. مانند ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ۲۷۵/۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك ۳۳۶/۲، ۹۹/۵، ۴۲۵/۶، ۴۶۱/۷ و ۵۰۹، ۴۰۶/۸، ۴۴۷ و ۴۸۱.

۳. در این نمونه‌ها، نصب (دشمنی و یا جنگ)، نسبت به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام مطرح شده است. در این احادیث به صراحت لفظ نصب آمده است؛ ولی در شمار زیادی از احادیث منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون ذکر لفظ نصب _ به مضمون نصب که همان دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام است نیز، اشاره شده است.

می‌کند که: «مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا حَارَبَ اللَّهَ ...»^۱ و نیز حدیث مشابه دیگری که ابن مغازلی شافعی در مناقب الامام علی بن ابی‌طالب از قول رسول اکرم ﷺ آورده است: «مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ وَ قَدْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...»^۲ و روایتی دیگر از پیامبر ﷺ: «صَفْنَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ: النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتِي حَرْبًا، وَغَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ مِنْهُ»^۳

پیامبر اکرم ﷺ در یکی از خطبه‌های خود، ضمن بیان برتری علی علیه السلام، به بحث دشمنی و مخالفت با آن حضرت نیز اشاره کرده و تأکید نمود که خداوند فرموده:

هر که با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده و هر که از او پیروی کند مرا پیروی کرده و جنگ افروز بر او با من جنگ کرده (= من ناصبه ناصبنی) و مخالف او با من مخالفت نموده است...^۴

آن حضرت در جای دیگر و خطاب به علی علیه السلام، ضمن اشاره به اینکه خداوند، شفاعت اهل توحید را به رسولش سپرده است، تأکید می‌کند که این شفاعت به کسانی که نسبت به علی و فرزندانش ابراز دشمنی کنند (= ناصبک و ناصب ولدک)، نمی‌رسد.^۵

در روایات، نصب درباره دشمنان حسین بن علی علیه السلام نیز آمده است. برای نمونه، در روایتی از پیامبر ﷺ نقل شده که خداوند فرموده است:

هر کس او [حسین علیه السلام] را بکشد، و با او به نصب، خصومت و نزاع برخیزد

۱. صدوق، محمد بن علی، امالی، ۷۷۱.

۲. ابن مغازلی، علی بن محمد، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۹۳، ح ۶۸.

۳. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ۴۰۸/۳.

۴. مفید، محمد بن محمد، امالی، ۷۷ و ۳۴۶؛ طوسی، محمد بن حسن، امالی، ۱۱۸.

۵. همان، ۴۵۵.

(= من قتله و ناصبه و ناواه و نازعه)، لعن، خشم، عذاب، محنت و عقوبت الهی برای او خواهد بود.^{۲۱}

سپس حبیب بن مظاهر به میدان آمد و این رجز را خواند:

فارسُ هيجاء و حرب تُسعرُ	أنا حبیبٌ و أبی مظاهر
و نحنُ أوفیٰ منکمُ و أصبرُ	أنتم أعدُّ عدَّة و أكثرُ
حقاً و أتقى منکم و أعذرُ ^۲	ونحنُ أعلى حجةً و أظهرُ

«من حبیب و پدرم مظاهر است؛ سوارکار میدان جنگ‌های شعله‌ورم. ابزار و ادوات جنگی و شمار نیروهای شما از ما افزون‌تر است ولی ما با وفاتر و شکیباتریم. ما حجتی برتر و حقانیتی روشن‌تر داریم. ما از شما پرهیزکارتر و دارای عذری برتریم.»

عمرو بن جناده به میدان جهاد گام نهاد و چنین سرود:

فی عقره بفوارس الانصار	أضیق الخناق من ابنِ هند و أرْمِه
تحت العجاجة من دم الکفار	و مهاجرین مخصبین رماحهم
فالیوم تخضب من دم الفجار	خضبت علی عهد النبی محمد
رفضوا القرآن لنصرة الأشرار	و الیوم تخضب من دم لمعشر
بالمرففات و بالقنا الخطار	طلبوا بئارهم یدر و انتشوا
للفاسقین بمرفف بتار	و الله ربی لا أزال مضارباً
فی کلّ یوم تعانق و حوار ^۳	هذا علی الیوم حق واجب

«گریبان فرزند هند را بفشار و در عمق سرزمینش با سواران انصار بر او بتاز؛

۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ۱۴۸.

۲. برای اطلاع بیشتر از معانی لغوی و اصطلاحی نصب و کاربردهای فقهی آن رک: معنا شناسی ناصبی‌گری با تأکید بر متون امامیه تا قرن هفتم - مهدی مجتهدی - فصل‌نامه امامت شماره ۱۳ و ۱۴ / سال چهارم / بهار و تابستان ۹۳.

۳. مقتل أبو مخنف: ص ۱۴۵، تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۳۳۵.

۴. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۰.

و نیز با مهاجرانی که نیزه‌هایشان را در گرد و غبار جنگ از خون کافران
رنگین کنند بر او بتاز؛

آن نیزه‌ها در عهد پیامبر رنگین شدند و امروز نیز از خون فاجران رنگین
می‌گردد.

(بنی‌امیه) خون‌هایی را که از ایشان در جنگ بدر ریخته شده می‌طلبند و با
شمشیرهای آخته و نیزه‌های بلند برگشته‌اند.

سوگند به پروردگارم، همواره با شمشیر برآن با این فاسقان می‌جنگم.
امروز این‌گونه کارزار کردن یک فرضیه است بر من، در هر روز درگیری و
مقابله.»

مالک بن انس کاهلی در میدان جهاد چنین سرود:

وَالْخَنْدَفِيُّونَ وَقَيْسِ عِيلَانَ	قَدْ عَلِمْتُ كَاهِلَهَا وَدُودَانَ
يَا قَوْمَ كُونُوا كَأَسْوَدِ الْخَفَّانِ	بِأَنَّ قَوْمِي قُصِمُ لِلْأَقْرَانِ
وَأَلْ حَرْبِ شَيْعَةَ لِلشَّيْطَانِ ^۱	أَلْ عَلَى شَيْعَةَ لِلرَّحْمَنِ

«بنی‌کاهل و بنی‌دودان و قرشیان و بنی‌قیس عیلان می‌دانند، قبیله من درهم
شکونده دلیران دشمن‌اند؛ ای طایفه من، چون شیران بیشه باشید.
خاندان علی علیه السلام پیروان خدای رحمان، و خاندان حرب (ابوسفیان) پیروان
شیطان‌اند.»

سپس عبدالله و عبدالرحمن پسران عزرة غفاری به میدان آمدند و یکی از آن
دو چنین سرود:

قد علمت حقاً بنو غفار و خندفٌ بعد بنی نزار

۱. قیاساً با مراجعه به منبع زیر تصحیح شده تا وزن شعر و مفهوم آن درست شود:
مثیرالأخزان (ابن نما الحلی): ۴۷، المطبعة الحیدریة - النجف الأشرف.

لنضربنّ معشر الفجّار بكلّ غضب صارم بتّار
یا قوم ذودوا عن بنی الأحرار بالمشرفیّ و القنا الخطّار^۱

«قبایل بنی غفار و بنی خندف و بنی نزار به خوبی آگاهند که ما گروه بدکاران را با شمشیرهای برّان می‌زنیم. ای مردم از خاندان آزادگان با شمشیرهای مشرفی و نیزه‌های تیز دفاع کنید.»

ابراهیم بن حصّین اسدی چنین رجز خواند:

أضربُ مِنْكُمْ مَفْصَلاً وَ ساقاً لِیَهْرَقَ الْیَوْمَ دَمیْ إِهْرَاقاً
وَ یَرْزُقُ الْمَوْتَ أبَوا سَحاقاً أَعْنیْ بَنی الْفاجِرَةِ الْفُسْاقاً^۲

«من [با شمشیر]، مفصل و ساق شما را می‌زنم تا امروز خون من ریخته شود و مرگ، روزی ابواسحاق گردد. من قصد فاجرزادگان فاسق کرده‌ام.»

آنگاه جون غلام ابوذر غفاری به میدان رفت و چنین سرود:

کیف تری الفجّار ضرب الأسود بالسيف صلّتا عن بنی محمّد
أذبّ عنهم باللسان و الید أرجو به الجنّة یوم المورّد^۳

«بدکاران چگونه می‌بینند ضربت این سیاه را با شمشیری که در راه دفاع از فرزندان محمّد ﷺ کشیده شده است؟

من با دست و زبان از ایشان حمایت می‌کنم و با این کار امید بهشت در روز ورود به صحنه محشر را دارم.»

قرّة بن أبی قرّة غفاری به میدان شتافت و چنین رجز خواند:

قد عَلِمْتَ حَقّاً بَنُو غِفَارٍ وَ خُندِفٌ بَعْدَ بَنی نَزَارٍ
بِأَنّی الْلیثُ الْهَزْبَرِ الضّاری لِأَضْرِبَنَّ مَعشرَ الْفُجّارِ

۱. مقتل أبو مخنف: ص ۱۵۱، تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۳۳۷.

۲. مناقب آل أبی طالب: ج ۳ ص ۲۵۳.

۳. أنساب الأشراف (البلاذری): ج ۳ ص ۱۹۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳.

يَحْدَّ عَصَبٍ ذَكَرٍ بَنَارٍ يَشِعُّ لِي فِي ظُلْمَةِ الْغُبَارِ
دُونِ الْهُدَاةِ السَّادَةِ الْأَبْرَارِ رَهْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدِ الْمُخْتَارِ

«قبيله غفار و خندف و نزار آگاهند که من شیر درنده‌ای هستم که بدکاران پلید

را،

با تیزی شمشیر فولادین و بُرّان، چنان ضربه می‌زنم که برق آن در تاریکی غبار می‌درخشد.

و با این ضربت، از هدایت‌گران بزرگ‌وار و نیکوکار که خویشان پیامبر خدا، احمد مختار هستند دفاع می‌کنم.»

سپس حضرت علی اکبر علیه السلام به میدان جهاد پای نهاد و چنین سرود:

أَنَا عَلَىٰ بَنِ الْحُسَيْنِ بَنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ
وَاللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى أَطْعَنُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّى يَثْنَى
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَلْتَوِي ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ^۲

«منم علی، فرزند حسین بن علی، به خدای کعبه سوگند، ما به [جانشینی] پیامبر اولی هستیم. به خدا سوگند، حرام زاده [ابن زیاد] بر ما حکومت نخواهد کرد. شما را با نیزه آن‌قدر می‌زنم تا خم گردد، و با شمشیر چنان ضربت می‌زنم که شمشیر درهم پیچد ضربت زدن جوانی هاشمی علوی.»

الْحَرْبُ قَدْ بَأَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مُصَادِقُ
وَاللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا نَفَارِقُ جُمُوعَكُمْ أَوْ تُعَمِّدَ الْبَوَارِقُ^۳

«حقیقت‌های جنگ آشکار گشت و آن‌گاه مردان جنگاور راستین هویدا شدند. به خدای آفریدگار عرش و سوگند، دست از شما بر نمی‌داریم [تا جنگ پایان

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۰۶.

۲. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۴، مقاتل الطالبیین (أبی الفرج الأصفهانی): ص ۷۶.

۳. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۵، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۷.

یافته [شمشیرها غلاف شود].»

رجز عبدالله بن مسلم بن عقیل

الْيَوْمَ أَلْقَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي
لَيْسُوا كَقَوْمٍ عَرَفُوا بِالْكَذِبِ
وَفَتِيَّةٌ بَادُوا عَلَى دِينِ النَّبِيِّ
لَكِنْ خِيَارٌ وَكَرَامُ النَّسَبِ^۱

«امروز با پدرم مسلم و با دیگر جوانانی که در راه دین پیامبر، جان باختند، ملاقات می‌کنم.

آنها مانند مردمی که به دروغ‌گویی مشهورند، نیستند؛ بلکه نیکان و صاحب نسب‌های گرامی‌اند.»

رجز محمد بن عبدالله بن جعفر

نَشْكُوا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ
قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ
فِعَالٌ قَوْمٌ فِي الرَّدَى عَمِيَانُ
وَمُحْكَمُ التَّنْزِيلِ وَالتَّبَيَانِ
وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ^۲

«از ستمگری و کردار دشمنانی که با کوری به فرومایگی افتاده‌اند، به خداوند شکایت می‌کنیم.

اینان نشانه‌های قرآن را رها کرده، و کفر و سرکشی را آشکار ساخته‌اند.»

رجز جعفر بن عقیل بن ابی طالب

أَنَا الْغَلَامُ الْأَبْطَحِي الطَّالِبِي
فَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ
مِنْ مَعْشَرٍ فِي هَاشِمٍ وَغَالِبِ
فِينَا حُسَيْنٌ أَطِيبُ الْأَطَائِبِ^۳

«منم جوان ابطحی از آل ابی طالب، از تیره‌ای از بنی‌هاشم و غالب.

ما به حق، سروران پیش گامانیم و حسین عليه السلام پاک‌ترین پاکان در میان ماست.»

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل ابی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۴.

۲. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل ابی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۴.

۳. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل ابی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۴.

رجز قاسم بن الحسن

إِنْ تُتَكْرَنِي فَأَنَا فَرْعُ الْحَسَنِ سَبَطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُؤْتَمَنِ
هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سُقُوءَ صَوَّبَ الْمُنْزَنِ^۱

«اگر مرا نمی شناسید، من فرزند حسنم؛ آن نوه پیامبر برگزیده و امین.

این حسین است که مانند اسیر گروگان میان مردمی است که هرگز مبادا از آب گوارا سیراب شوند.»

إِنِّي أَنَا الْقَاسِمُ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ نحن و بَيْتُ اللَّهِ أَوَّلِيَّ بِالنَّبِيِّ
مِنْ شَمْرِ ذِي الْجَوْشَنِ أَوْ ابْنِ الدَّعَى^۲

«من قاسم، از نسل علی هستم. به خانه خدا سوگند، ما از شمر ذی الجوشن یا حرام زاده (ابن زیاد)، به پیامبر سزاوارتریم.»

رجز قمر منیر بنی هاشم حضرت عباس بن علی (علیه السلام)

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ زَقَا حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِيهِ لَقَا
نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطَّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أُغْدُو بِالسَّقَا
وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلتَقَى^۳

«آن گاه که پرنده مرگ صدا کند، هراسی از مرگ ندارم تا آن که در دریایی از مردان چابک و شتابنده فرو روم و ناپدید شوم.

جان من فدای [حسین] برگزیده پاک باد. منم عباس و هر بامداد کارم سقایی است. آن روز که با شر روبه رو گردم، از آن نمی هراسم.»

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي
وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ نَجَلُ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ^۱

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفی): ج ۵ ص ۱۱۲، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۵.

۲. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۵.

۳. مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۹، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۶.

«به خدا سوگند، اگر دست راست مرا قطع کردید، من پیوسته از دین خود و از

امام راست‌گوی دارای یقین که نوهٔ پیامبر پاک و امین است دفاع می‌کنم.»

يا نفس لا تخشى من الكفار و ابشیری برحمة الجبار
مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری
فأصلیهم یا رب حر النار^۱

«ای نفس از کفار نترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیدهٔ خدا، تو را به رحمت خدای جبار مژده باد. آنان با ستم‌کاری، دست چپ مرا قطع کردند، پروردگارا، آنان را به آتش [دوزخ] وارد کن.»

رجز حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در میدان نبرد

الموت خیر من رکوب العار والعار أولى من دخول النار^۲
«مرگ بهتر از ننگ است و ننگ بهتر از ورود به دوزخ است.»
أنا الحسين بن علی أحمی عیالاتِ أبی
آلیتُ أن لا أنثنی أمضی علی دین النبی^۳

«منم حسین بن علی. از خاندان پدرم حمایت می‌کنم. سوگند خورده‌ام که تسلیم نشوم و برای دین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جان دهم.»

أنا ابنُ علی الخیر من آل هاشم کفانی بهذا مَفخرًا حینَ أَفخرُ
و جدی رسولُ الله اکرم من و نحنُ سراجُ الله فی الخلقِ نزهَرُ
و فاطمُ أُمی من سلالَةِ أحمد و عمی یُدعی ذا الجناحینِ جَعفرُ
و فینا کتابُ الله أنزلَ صادقًا و فینا الهدی و الوحی بِالخیرِ
و نحنُ أمانُ الأرضِ للناس نصولُ بهذا فی الانام و نفخرُ

۱. مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۹، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۶.

۲. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۰.

۳. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، اللهوف: (ابن طاووس): ص ۷۰.

۴. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۹.

وَنَحْنُ وَلَاةُ الْحَوْضِ نَسْقِي
وَبِكَاْسِ رَسُوْلِ اللهِ مَا لَيْسَ يَنْكُرُ
وَشَيْعَتُنَا فِي النَّاسِ اَكْرَمُ شَيْعَةٍ
وَمُبْعَضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسَرُ^۱

«منم فرزند علی، آن مرد والا از خاندان هاشم؛ هرگاه فخر کنم، همین افتخار مرا بس است.

جدم رسول خدا، بهترین انسان از گذشتگان است و ما چراغ فروزان خدا میان مردم هستیم.

مادرم فاطمه است از دودمان احمد، و عمویم که صاحب دو بال (در بهشت) است، جعفر خوانده می‌شود.

در خاندان ما، کتاب خدا به راستی نازل شده است و از هدایت و وحی به نیکی یاد می‌شود.

ما مایه امنیت زمین برای تمام مردم هستیم. [به دشمن] حمله می‌کنیم و به این امر در میان مردم افتخار می‌کنیم.

ما اختیار داران حوض کوثر هستیم که دوستان‌مان را با جام رسول خدا سیراب می‌کنیم و این امر قابل انکار نیست.

پیروان ما میان مردم، بهترین پیروان هستند و دشمنانمان روز قیامت زیان می‌کنند.»

تَعْدِيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِفِعْلِكُمْ
وَاَمَّا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ وَصَاكُم بِنَا
وَاَمَّا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ اُمِّيْ دُونَكُمْ
لُعْنَتُمْ وَاَخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ
وَخَالَفْتُمْ قَوْلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
اَمَّا نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ
اَمَّا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ اَحْمَدٍ
فَسَوْفَ تَلَاَقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْقَدُ^۲

«ای بدترین مردمان، با این کار خود، تجاوز کردید و با دستور پیامبر خدا،

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۶، الاحتجاج (الطبرسی): ج ۲ ص ۲۶، مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۳۴.

۲. مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۵۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۱.

محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت کردید. آیا بهترین پیامبران درباره ما به شما سفارش نکرد؟ آیا ما از نسل پیامبر تأیید شده از جانب خداوند نیستیم؟ مگر نه آنکه زهرا سلام الله علیهما مادر من است نه شما؟ آیا [پیامبر خدا] احمد، بهترین مردمان نبود؟ با جنایتی که مرتکب شدید، گرفتار لعنت و خواری شدید، و حرارت آتش افروخته را خواهید چشید.»

منابع

القرآن الکریم.

۱. **أحاديث أم المؤمنين عائشة**، السيد مرتضى العسكري، المتوفى: معاصر، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۴، نشر: التوحيد للنشر.
۲. **الاحتجاج**، الشيخ أحمد بن علي الطبرسي، المتوفى: ۵۴۸ (ه.ق)، تحقيق، تعليق وملاحظات: السيد محمد باقر الخرسان، نشر: دار النعمان للطباعة والنشر، النجف الأشرف، ۱۳۸۶ (ه.ق).
۳. **الأخبار الطوال**، ابن قتيبة الدينوري، المتوفى: ۲۷۶ (ه.ق)، تحقيق: عبد المنعم عامر، الطبعة الأولى، ۱۹۶۰، نشر: دار إحياء الكتب العربي.
۴. **الاختصاص**، الشيخ المفيد، المتوفى: ۴۱۳ (ه.ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، السيد محمود الزرندی، نشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ۱۴۱۴ (ه.ق)، الطبعة الثانية.
۵. **اختيار معرفة الرجال**، الشيخ الطوسي، المتوفى: ۴۶۰ (ه.ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ۱۴۰۴ (ه.ق).
۶. **الأربعون**، محمد طاهر القمي الشيرازي، المتوفى: ۱۰۹۸ (ه.ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، نشر: المحقق، ۱۴۱۸ (ه.ق)، الطبعة الأولى.
۷. **الإرشاد**، الشيخ المفيد، المتوفى: ۴۱۳ (ه.ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لتحقيق التراث، بيروت، ۱۴۱۴ (ه.ق)، الطبعة الثانية.
۸. **الأغانى**، أبى الفرج الأصفهاني، المتوفى: ۳۵۶ (ه.ق)، نشر: دار إحياء التراث العربي.
۹. **الأمالي**، الشيخ الصدوق، المتوفى: ۳۸۱ (ه.ق)، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة، قم، نشر: مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷، الطبعة الأولى.

١٠. **الأمالي**، الشيخ المفيد، المتوفى: ٤١٣ (ه.ق)، تحقيق: حسين الأستاذ ولي، على أكبر الغفاري، نشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤١٤ (ه.ق)، الطبعة الثانية.
١١. **أنساب الأشراف**، أحمد بن يحيى بن جابر (البلاذري)، المتوفى: ٢٧٩ (ه.ق)، تحقيق: الدكتور محمد حميد الله، نشر: معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية بالاشتراك مع دار المعارف بمصر.
١٢. **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام**، العلامة المجلسي، المتوفى: ١١١١ (ه.ق)، الطبعة الثانية المصححة، نشر: مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ (ه.ق).
١٣. **البداية والنهاية**، ابن كثير، المتوفى: ٧٧٤ (ه.ق)، تحقيق: علي شيري، الطبعة الأولى، ١٤٠٨، نشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
١٤. **تاريخ الطبري**، محمد بن جرير الطبري، المتوفى: ٣١٠ (ه.ق)، تحقيق: نخبة من العلماء الأجلاء، الطبعة الرابعة، ١٤٠٣، نشر: مؤسسة الأعلمي للطبوعات - بيروت - لبنان.
١٥. **تاريخ يعقوبى**، يعقوبى، المتوفى: ٢٨٤ (ه.ق)، نشر: دار صادر - بيروت - لبنان.
١٦. **تاريخ مدينة دمشق**، ابن عساكر، المتوفى: ٥٧١ (ه.ق)، تحقيق: علي شيري، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، ١٤١٥.
١٧. **تذكرة الحفاظ**، الذهبي، المتوفى: ٧٤٨ (ه.ق)، نشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
١٨. **الجمال**، الشيخ المفيد، المتوفى: ٤١٣ (ه.ق)، تحقيق ونشر: مكتبة الداوري، قم.
١٩. **جواهر التاريخ**، الشيخ علي الكوراني العاملي، المتوفى: معاصر، الطبعة الأولى، سال الطبعة ١٤٢٦، نشر: دار الهدى.
٢٠. **حياة الإمام الحسين عليه السلام**، الشيخ باقر شريف القرشي، المتوفى: معاصر، الطبعة الأولى، ١٣٩٤، مطبعة الآداب - النجف الأشرف.
٢١. **خزانة الأدب**، البغدادي، المتوفى: ١٠٩٣ (ه.ق)، تحقيق: محمد نبيل طريفي / إميل بديع يعقوب، الطبعة الأولى، ١٩٩٨ (م)، نشر: دار الكتب العلمية.
٢٢. **الخصال**، الشيخ الصدوق، المتوفى: ٣٨١ (ه.ق)، تحقيق، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفاري، نشر: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، ١٤٠٣.
٢٣. **دعائم الإسلام**، القاضي النعمان المغربي، المتوفى: ٣٦٣ (ه.ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، نشر: دار المعارف، القاهرة، ١٣٨٣.
٢٤. **الذريعة**، آقا بزرگ الطهراني، المتوفى: ١٣٨٩ (ه.ق)، نشر: دار الأضواء، بيروت، ١٤٠٣ (ه.ق)، الطبعة الثالثة.

٢٥. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشري، المتوفى: ٥٣٨ (ه.ق)، تحقيق: عبد الأمير مهنا، الطبعة الأولى، ١٤١٢، نشر: مؤسسة الأعلی للمطبوعات - بيروت.
٢٦. سر السلسلة العلوية، أبي نصر البخاري، المتوفى: ح ٣٤١ (ه.ق)، تحقيق: السيد محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الأولى، ١٤١٣، نشر: انتشارات شريف الرضي.
٢٧. سنن الترمذی، الترمذی، المتوفى: ٢٧٩ (ه.ق)، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، الطبعة الثانية، ١٤٠٣، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
٢٨. سنن النسائي، النسائي، المتوفى: ٣٠٣ (ه.ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
٢٩. شرح الأخبار فی فضائل أئمة الأطهار عليهم السلام، القاضي النعمان المغربي، المتوفى: ٣٦٣ (ه.ق)، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجلالی، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
٣٠. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، المتوفى: ٦٥٦ (ه.ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الأولى، ١٣٧٨، نشر: دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه.
٣١. صحيح ابن حبان، ابن حبان، المتوفى: ٣٥٤ (ه.ق)، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، الطبعة الثانية، ١٤١٤، نشر: مؤسسة الرسالة.
٣٢. صحيح البخاري، البخاري، المتوفى: ٢٥٦ (ه.ق)، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة ١٤٠١.
٣٣. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، المتوفى: ٢٦١ (ه.ق)، نشر: دار الفكر - بيروت - لبنان.
٣٤. الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة، الشهيد نور الله التستري، المتوفى: ١٠١٩ (ه.ق)، تحقيق: السيد جلال الدين المحدث، ١٣٦٧.
٣٥. الطبقات الكبرى، ابن سعد، المتوفى: ٢٣٠ (ه.ق)، چاپخانه: دار صادر-بيروت، نشر: دار صادر-بيروت.
٣٦. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، المتوفى: ٣٨١ (ه.ق)، تحقيق وتقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، نشر: منشورات المكتبة الحيدريّة ومطبعها، النجف الأشرف، ١٣٨٥ (ه.ق).
٣٧. العوالم، الإمام الحسين عليه السلام، الشيخ عبد الله البحراني، المتوفى: ١١٣٠ (ه.ق)، تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، إشراف: السيد محمد باقر الموحّد الأبطحي الإصفهاني، قم، ١٤٠٧ (ه.ق)، الطبعة الأولى المحققة.
٣٨. عيون الأنباء فی طبقات الأطباء، ابن أبي أصيبعة، المتوفى: ٦٦٨ (ه.ق)، تحقيق: الدكتور نزار رضا، نشر: دار مكتبة الحياة.
٣٩. الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفي، المتوفى: ٣١٤ (ه.ق)، تحقيق: علي شيرى، الطبعة الأولى ١٤١١، نشر:

دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع.

٤٠. **الفصول المهمة في معرفة الأئمة**، علي بن محمد أحمد المالكي (ابن الصباغ)، المتوفى: ٨٥٥ (ه.ق)، تحقيق: سامي الغريزي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢، نشر: دار الحديث للطباعة والنشر.
٤١. **الكافي**، الشيخ الكليني، المتوفى: ٣٢٩ (ه.ق)، تحقيق، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، نشر: دار الكتب الإسلامية، طهران، ١٣٦٣ (ه.ش)، الطبعة الخامسة.
٤٢. **كتاب سليم بن قيس**، المتوفى: ١ (ه.ق)، تحقيق محمد باقر الأنصاري الزنجاني، نشر: انتشارات دليل ما، قم.
٤٣. **اللاهوف في قتلى الطفوف**، السيد ابن طاووس، المتوفى: ٦٦٤ (ه.ق)، تحقيق ونشر: أنوار الهدى، قم، ١٤١٧ (ه.ق)، الطبعة الأولى.
٤٤. **مثير الأحزان**، ابن نما الحلّي، المتوفى: ٦٤٥ (ه.ق)، نشر: المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، ١٣٦٩ (ه.ق).
٤٥. **المسترشد**، محمد بن جرير الطبري (الشيعة)، المتوفى: ٤ (ه.ق)، تحقيق: الشيخ أحمد المحمودي، نشر: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور، ١٤١٥ (ه.ق)، الطبعة الأولى المحققة.
٤٦. **مسند أحمد**، الإمام أحمد بن حنبل، المتوفى: ٢٤١ (ه.ق)، نشر: دار صادر - بيروت - لبنان.
٤٧. **المصنف**، ابن أبي شيبه الكوفي، المتوفى: ٢٣٥ (ه.ق)، تحقيق: تحقيق وتعليق: سعيد اللحام، الطبعة الأولى، ١٤٠٩، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
٤٨. **مطالب السؤل في مناقب آل الرسول ﷺ**، محمد بن طلحة الشافعي، المتوفى: ٦٥٢ (ه.ق)، تحقيق: ماجد ابن أحمد العطية.
٤٩. **معاني الأخبار**، الشيخ الصدوق، المتوفى: ٣٨١ (ه.ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٣٧٩ (ه.ق).
٥٠. **معجم البلدان**، الحموي، المتوفى: ٦٢٦ (ه.ق)، نشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان، ١٣٩٩.
٥١. **مقاتل الطالبين**، أبي الفرج الأصفهاني، المتوفى: ٣٥٦ (ه.ق)، تحقيق: كاظم المظفر، الطبعة الثانية، ١٣٨٥، نشر: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف.
٥٢. **مقتل الحسين ﷺ**، أبو مخنف الأزدي، المتوفى: ١٥٧ (ه.ق)، تحقيق: حسين الغفاري، مطبعة العلمية - قم.
٥٣. **مناقب آل أبي طالب**، ابن شهر آشوب، المتوفى: ٥٨٨ (ه.ق)، تحقيق، تصحيح وشرح ومقابلة: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، نشر: المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف، ١٣٧٦ (ه.ق).

۵۴. **المنائب**، الموفق الخوارزمي، المتوفى: ۵۶۸ (ه.ق)، تحقيق: الشيخ مالك المحمودي، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۵۵. **نهج البلاغة**، السيد الشريف الرضي، المتوفى: ۴۰۶ (ه.ق)، تحقيق: شرح: الشيخ محمد عبده، نشر: دار الذخائر، قم، ۱۴۱۲ (ه.ق)، الطبعة الأولى.
۵۶. **وقعة صفين**، ابن مزاحم المنقري، المتوفى: ۲۱۲ (ه.ق)، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، نشر: المؤسسة العربية الحديثة للطبع والنشر والتوزيع، القاهرة، ۱۳۸۲ (ه.ق)، الطبعة الثانية.
۵۷. **ينابيع المودة لذوى القربى**، القندوزي، المتوفى: ۱۲۹۴ (ه.ق)، تحقيق: سيد علي جمال أشرف الحسيني، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶، نشر: دار الأسوة للطباعة والنشر.